

در قرن بیست و یکم هستیم. با بحران آب رو بروییم. مشکلات و بیماری‌ها روز به روز بیشتر می‌شوند. فقر، گرسنگی، جنگ و ناامنی در سرتاسر دنیا رخ می‌نماید. با اینکه در دهکده جهانی زندگی میکنیم، روز به روز تنها تر می‌شویم. سرعت پیشرفت تکنولوژی نفسمان را بند می‌آورد. کارها را به کامپیوتر سپردیم و فقط مدیریت می‌کنیم. ارتباطات انسانی روز به روز کمتر می‌شود و رقابت‌ها حالت جهانی به خود گرفته‌اند. نسل گذشته حاضر نیست جا را برای نسل جدید باز کند. نسل جدید، سرکش و نافرمان در راه مبارزه با نسل‌های قبلی است. ایمان، الوهیت، معنویت، وحدانیت شبیه افسانه‌های قدیمی شدند. معنای برابری و برادری را در ادبیات کهن باید جستجو کرد.

در شهر خاکستری ما "تهران" دیگر صدای خنده نمی‌شنویم. صبحها در ترافیک وقت می‌گذرانیم و برای یک ساعت آرامش در شب، تمام روز را می‌دویم. در چهره‌ها رنگی از شادی نمی‌بینیم. همه با هم دشمن شدند. هر جا قدم می‌گذاری جز انرژی منفی چیزی نثارت نمی‌شود. بحث‌های قشنگ فراموش شدند. دیگر کسی رویا نمی‌بیند. کسی پاسخی به سلام و لیخندت نمی‌دهد. هیچکس به فکر دیگری نیست. قبل از آنکه کمکی از کسی بخواهی باید به فکر هزینه‌اش باشی. در این جنجال بی‌پایان از همدیگر به جای نردبان استفاده می‌کنیم و بعد از رد شدن از هر پله، آنچنان خردش می‌کنیم که کس دیگر نتواند از آن استفاده کند.

در این بین مشکلاتی را در صندوق ذهن نگاه داشتیم تا سر فرصت، به آنها برسیم، شاید بتوانیم حلشان کنیم. اما کدامین فرصت؟ لحظه‌ای درنگ کافی است تا فرسنگ‌ها از دانش جهانی عقب مانیم. وقتی برای بررسی و حل مشکلات بر ایمان نمانده. مجال نیست، باید دوید.

مشکلات همچون گره‌هایی تو در تو و سر در گم در مغزمان پیچیده و باز کردن هر گره، ملزم به باز شدن سایر گره‌هاست. هر قسمت از این کلاف را بگیریم تا بلکه سر نخ به دنبالش باشد باعث گره‌های بیشتر می‌شود. گره‌های خودم و دیگران آنچنان مشغولم کردند که دیگر توان نگهداری شان را نداشتم. باید تخلیه می‌شد. قبل از اینکه به جمع سایر گره‌ها بپیوندم.

دوربین به دست گرفتم و در استودیوی کوچکی به اندازه یک میز نهارخوری، با چند لامپ سفید و زرد به سراغ گره‌ها رفتم. گره‌های رنگی از نخ‌های قالی... نخها را در هم تابیدم و گره زدم و درون آب، در فریزر گذاشتم. آب یخ زد و اطراف نخ‌ها را گرفت. شاید، نمادی از زمان لازم برای باز کردن گره‌ها. سرعت لازم بود، تا بتوانم قبل از آب شدن یخها در اثر حرارت لامپ‌ها تنظیم لازم را انجام دهم. می‌دانستم که برای گشودن برخی گره‌ها در ذهن گذشت زمان کافی نیست. گره‌ها مدت‌هاست که مانده‌اند و ماسیدند. پس، از نشاسته استفاده کردم. نخها درون نشاسته غوطه می‌خوردند و می‌ماسیدند. این سری عکس‌ها را ضد نور گرفتم. سفید مایل به زرد نشاسته، جلوه بیشتر و زیباتری به نخ‌ها می‌داد. در برخی فریم‌ها نخ‌ها را آنچنان کشیده و موازی قراردادم که نشان دهم منطق‌ها مان هم، نیاز به حل و فصل دارند.

در پایان مجموعه عکس‌ها خیلی نا امید کننده بودند. باید گره‌هایی را بدون یخ زدن و ماسیدن هم ثبت می‌کردم. پس، از تکنیک میز نور استفاده کردم. گره‌ها را پشت کالک و کالک را روی شیشه پنجره چسباندیم. با چند برش کوچک روی کالک قسمتی از نخها و گره‌ها را بیرون کشیدیم. کادر را آنچنان بستم که هیچ‌نشانی از پنجره و کادر کالک در عکس‌ها نباشد. حالت رویایی قشنگی پیدا کردند. نخ‌هایی که پشت کالک باقی‌مانده بودند به نظر فلو می‌آیند و نخ‌های رویی آنچنان شارپ هستند که تک تک پرزهایشان هم دیده می‌شود.

برای اجرای نهایی از کادرهای مربع با تقسیمات چهارگانه استفاده کردم، در هر کادر گره‌ای و نخ‌ی. همانطور که مغزها مان را کلیشه بندی کردیم و بنا بر معضلات سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و... مشکلات را طبقه بندی می‌کنیم، کلیشه و کادری یکی است. گره‌ها متفاوتند. نام مجموعه را "کلاف سر در گم اندیشه گذاشتم". باشد مجال بیابیم برای باز کردن گره‌ها.

